

# اختارگرایی و ساخت شکنی

و رهانیدن آنها از قید تبحر، کشورها را فتح کرده، انواع و اقسام بمبها را بر سر آنها بریزند.

در بررسی پسزمینه‌های فکری ساختارگرایی، مشخص می‌گردد که آنان به هیچ عنوان، آثار را به صورت منفرد، پذیرا نیستند. آنچه ارزشمند است، الگوها، قواعد و برنامه‌های از پیش تعیین شده کلی‌ست. برخی از آنها مدعی شدند که حتی همه روایت‌های داستانی، باید در یک قالب روایتی مدون و مشخص جهانی قرار گیرد. با چنین نگرشی به ساخت داستان و روایت، نویسنده، خود به خود حذف می‌گردد؛ و کلیه آثار، دست پرورده یک نظام و برنامه واحد می‌شوند.

«انسان‌گرایان زمانتیک به خلاف ساختارگرایان، بر این اصل پایبندند که نویسنده، مبدأ و منشأ پدید آمدن متون است. او خالق اصلی‌ست. لذا باید در رأس امور قرار گیرد، و بینش و ادراک او، مورد توجه و عنایت منتقدین باشد.

این، در حالی‌ست که ساختارگرایان معتقدند که متون

میانجی، بی‌معنا هستند و کاملاً جنبه نمادین دارند. در این راستا، آنچه شناخته می‌شود و از اعتبار بسزایی برخوردار است، همان نشانه‌هاست. نشانه‌ها، طبق نظر ساختارگرایان، معنای خود را از طریق شناسایی خود نسبت به سایر نشانه‌ها به دست می‌آورند. به همین دلیل، ساختارگرایان مدعی هستند که آگاهی و شناخت حقیقت، عملاً امکان‌پذیر نیست. چرا که تنها این نمادها هستند که می‌توانند تجربیات بشری و حقایق زندگی را بازآفرینی کنند. آنان، که خود را منادی ظهور اندیشه‌های نو و بدیع می‌دانند، بر این اعتقاد پایبند هستند که تنها راه درک و آگاهی بشر از خود و تجربیاتی که کسب کرده، از طریق حضور میانجیها میسر است! شناخت حقیقت، امکان‌پذیر نیست؛ به جز در حد ناپایدار و زودگذر؛ آن چنان که اولین تئوریسین علم نشانه‌شناسی، چارلز ساندرز پیرس (Charles sunder pierce) بر آن تأکید ورزیده است. او به همین دلیل، اشاره‌ای کوتاه به تجربیات بشری دارد. اما به هیچ عنوان، از حقیقت و آگاهی، سخن نمی‌گوید. آنان نمی‌توانند تجربیات کسب شده بشری را به دور از حقایق زندگی، مطرح سازند.

حقیقت وجود دارد، چرا که جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند، حقیقی است. آنان، در توجیه افکار خود، می‌گویند: «ما در میان قوانین از پیش تعیین شده‌ای زندگی می‌کنیم که بر اساس مبانی نشانه‌ها تدوین گشته است. اگر ما نتوانیم تجربیات حاصله را به قالب نمادها ترجمه کنیم، دیگر نمی‌توانیم دریابیم که چه چیزی برای ما مفید است و چه چیز نیست. طبق نظر آنها، دانش و شناخت بشر، تنها از طریق قوانین مدون و نشانه‌های قابل تشخیصی‌ست، که میانجی نام دارند. به همین دلیل، کلیه متون ادبی و غیرادبی، خود، میانجی‌هایی هستند برای زبان. متون نمی‌توانند به سادگی افکار و آرای نویسندگان را به خواننده منتقل سازند؛ و تمامی داده‌ها، نیازمند میانجی هستند.

ساختارگرایان، به منظور توجیه بیشتر افکار نابخردانه خود، اصل «تقابلهای دوگانه» (binary oppostions) را مطرح می‌سازند. شاید بتوان اساسی‌ترین ایده ساختارگرایان را، در تقابل‌های دوگانه دانست.

طبق این اصل، تفکر بشر بر بنیاد تناقض و تباین استوار است. آنان برای تفسیر هر پدیده، به اصل تضاد رو می‌آورند و با آن، مانوس هستند؛ شب و روز، خوب و بد، زشت و زیبا، سفید و سیاه... بر همین اساس، ساختارگرایان، منتقدین را تشویق می‌کنند تا در بطن آثار، بیشتر در جستجوی تضادها باشند. طرح مسئله فوق، شاید در وادی ادبیات و هنر، آن چنان مشکل‌ساز نباشد؛ و به نوعی، در ارتباط با سازه‌های مطرح ادبی قرار گیرد. اما در دنیای سیاست، استفاده از اصل تقابل‌های دوگانه، عوارض ناخوشایند و خطرناکی را به همراه دارد؛ آن چنان که ابر قدرتها - خاصه آمریکا - با استفاده از همین اصل، به اعمال منفعت‌طلبانه و استعماری خود دست می‌زنند، و همه چیز را به راحتی توجیه می‌کنند. آنان با یاری گرفتن از این اصل، می‌توانند به اسم «آزادی»، به کشتار مردم جهان دست بزنند و به بهانه یاری ملل

● پس‌اساختارگرایی، در اواخر دهه ۱۹۶۰، به منظور مقابله با افکار و آرای اقراطی و دور از ذهن ساختارگرایی ظهور کرد ●

● از پس‌اساختارگرایان معروف، می‌توان به میثشل فوکو، ژاک لاکان و مهبتر از همه، ژاک دریدا، اشاره داشت ●

نوشتاری، فاقد مبدأ و منشأ اولیه است، و نویسندگان به ندرت می‌توانند خالق آثار خود باشند. چرا که آثار، از قبل، در قالب‌های مدون و مشخص، آفریده شده است. آنان حتی در کمال خونسردی می‌گویند: «این، زبان است که درباره ما می‌تواند سخن بگوید؛ و ما نمی‌توانیم درباره زبان صحبت کنیم!»

با نگاهی حتی سطحی به استدلالات ساختارگرایان، به راحتی می‌توان دریافت که آنان به «تاریخ» نیز بی‌اعتقاد هستند. در این راستا، تحقیقات لویس اشتراوس (Levi Strauss)، به عنوان پشتوانه فکری آنان به حساب می‌آید. او اظهار داشت که ساختارهای مدون تعیین شده، تماماً جهانی هستند؛ و به همین دلیل، به عنصر زمان و تاریخ، نیازی نیست. از سوی دیگر، دگرگونی و تحول، امری بی‌اساس و غیرممکن است. آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، همان الگوها و نشانه‌ها هستند؛ و تنوع و نوآوری، در آن قالب‌ها هم، جایز نیست. ارائه آرا و اندیشه‌های آنان، به نوعی، توهینی برای انسان‌گرایان محسوب



**● رولان بارت، این تلاش ساختارگرایان را که می‌خواهند برای تمامی آثار و پدیده‌ها، ساختاری واحد بنیان کنند، بی‌ثمر و کمی‌خنده‌آور توصیف کرد. او به اصل لذت بردن از متن معتقد است؛ و این حق را به خواننده می‌دهد تا آزادانه و به هر نحو که دوست دارد، متون و جهان هستی را استنباط کند.**

شد. انسانگرایان، مبانی فکری خود را، این‌گونه مطرح می‌سازند:

۱. یک جهان حقیقی وجود دارد؛ و ما قادریم با درایت و قدرت تعقل، آن را درک کنیم.

۲. زبان می‌تواند به تفسیر حقایق جهانی بپردازد؛ و کمابیش، آن را تصویرسازی کند.

۳. زبان، توسط انسان و اراده او، و به صورت مجزا خلق می‌گردد. وقتی انسان مطلبی را بیان می‌کند، به همان نکته‌ای که مدنظر داشته اشاره کرده است.

یکی از وظایف زبان، تفسیر و تفکر پیرامون بشر، و اعمال اوست؛ بشری که خود فاعل است و ذهن و اراده او، در رأس تمام امور قرار دارد.

ساختارگرایان، به اصول و مبانی خاصی معتقدند؛ که کاملاً با دیدگاه‌های فوق، تمایز دارد:

۱. ساختار زبان، به تنهایی قادر است حقیقت را خلق کند.

۲. انسان به واسطه زبان، می‌تواند بیندیشد و تفکر کند.

۳. ادراک و استنباط انسان از حقیقت، توسط ساختار زبان قالب‌ریزی شده است؛ و تعیین‌کننده معیارها و نشانه‌ها، زبان است.

۴. این زبان است که درباره انسان می‌تواند اظهار نظر کند، نه به عکس.

۵. نشانه‌ها و قواعد دستوری، بر زبان تسلط دارند. یک نشانه، توسط اتحاد میان دلالتگر و دلالت‌شونده، پدید می‌آید.

**● ساختارگرایان، منتقدین را تسویق می‌کنند تا در بطن آثار، بیشتر در جستجوی شخص‌ساده‌ها بپسائند.**

۶. معناها و مضامین، دست پرورده ذهن بشر نیست؛ بلکه توسط یک نظام، در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

۷. معانی، به واسطه اصل تقابلهای دوگانه، پدید می‌آیند.

۸. بعضی نشانه‌ها دارای بار فرهنگی عظیمی هستند. آنها غالباً کلی طرح می‌شوند.

رولان بارت آنها را اسطوره می‌نامد. طبق نظر او، هر پدیده

و شیء می‌تواند اسطوره باشد؛ همچون استونهای یک ساختمان؛ که - طبق باور او - اسطوره هستند!

۹. فاعل به تنهایی، معنا ندارد؛ و تنها از طریق میانی و ایدئولوژی ساختارگرایی قابل توصیف است.

۱۰. درک حقیقت و کسب دانش، تنها از طریق قواعد و نشانه‌ها میسر است.

از میان ساختارگرایان معروف می‌توان به لوئیس اشترواس،

رولان بارت و تزوتان تودروف اشاره داشت.

**پساساختارگرایی**

پساساختارگرایی، در اواخر دهه ۱۹۶۰، به منظور مقابله با

افکار و آرای افراطی و دور از ذهن ساختارگرایی ظهور کرد. از

پساساختارگرایان معروف، می‌توان به میشل فوکو، ژاک لاکان

و مهمتر از همه، ژاک دریدا، اشاره داشت. پاساساختارگرایان، با

این ایده پیش آمدند که تحلیل متون ادبی، همچون بررسی متون

علمی و میانی نظری زبانی نیست؛ و در آن، مضامین، اخلاق و

مسائل معنوی و فلسفی، دخیل است. طبق نظر آنها، زبان تنها

یک نظام عمومی است؛ و عامل اصلی شکل‌دهنده کلیه جزئیات

و پدیده‌های جهانی، نیست.

در حقیقت، اساس و شالوده تئوری پاساساختارگرایان، بر پایه

ناپایداری و نارسایی زبان استوار گشته است. تئوری مشهور دریدا،

به نام «تفاوت» (difference)، اثبات کرد که معنا وابسته به

نشانه‌های زبانی، نیست.

پساساختارگرایان، در تلاشی مضاعف بر آن شدند که تلفیقی

میان عقاید مارکس، فروید و سوسور پدید آورند. آنها به شدت با

عقاید اگزیستانسیالیست‌ها، که می‌گفتند «هر انسان، دست پرورده

آن چیزی است که خود آفریده است»، مخالف بودند.

آنان به تأثیر بسزای جامعه فرهنگ و سنن، در شکل‌گیری

شخصیت وجودی انسان‌ها واقف هستند و بر این باورند که انسان،

هیچ‌گونه نظارتی بر جریان‌های روانشناسی، جامعه‌شناسی و

زیان‌شناسی ندارد.

میشل فوکو، مورخ و فیلسوف فرانسوی، توانست مهم‌ترین

مباحث پاساساختارگرایان را، مطرح سازد؛ او پذیرفته بود که زبان

و جامعه، توسط یک نظام قانون‌مند شکل می‌گیرند. اما او نتوانست

دو نقطه نظر ساختارگرایان را بپذیرا باشد:

۱. ساختار ملون و بنیادینی وجود دارد که می‌تواند شرایط

و موقعیت انسان را توصیف کند.

۲. نظام نشانه‌ها، نظام تعیین‌کننده و بنیادین درک حقایق

● **مهمترین وظیفه ساخت شکنی، در این است که به خواننده یادآوری کند که متون قرار بوده چه مباحثی را مطرح سازند؛ اما در طی مراحل ساخت، نویسنده، آنها را فراموش کرده؛ یا به میزان کافی، نسبت به مسائل مطروحه، آگاهی و شناخت نداشته است.**

این است که می‌داند که نمی‌داند. دریدا همیشه در آفارش به مقولهٔ چهل و نادانی اشاره داشته؛ و در این باره، سخن گفته است. او در این مورد، می‌گوید: «من به خود می‌بخت چهل و نادانی، علاقه‌ای ندارم. من همچون مسلمانان، پذیرفته‌ام که جوهری که با آن یاد می‌دهند، از خون شهیدان، مقدس‌تر است.» آنچه که انسان می‌نویسد و می‌خواند، مقدس است. اما آنچه واقعاً باعث تقدس می‌گردد، چیزی فراتر از آن است. دریدا آن خصیصه را رابطه متن با ناگفته‌هایش می‌داند، و به آن توجه بسیار خاصی مبذول می‌دارد. نکته قابل توجه، کلیه آثار دریداست؛ که همگی بر اساس علم، اخلاق و معنویت پایه‌ریزی شده است. بر اساس نظر او، مهم‌ترین وظیفه ساخت شکنی، در این است که به خواننده یادآوری کند که متون قرار بوده چه مباحثی را مطرح سازند؛ اما در طی مراحل ساخت، نویسنده، آنها را فراموش کرده؛ یا به میزان کافی، نسبت به مسائل مطروحه، آگاهی و شناخت نداشته است.

در این جا نقش کلیدی ساخت شکن در یادآوری ناگفته‌ها، بیشتر مشخص می‌گردد.

او باید کاملاً به متون مورد بررسی اشراف داشته باشد؛ و بی‌تعصب و با دقت بسیار زیاد، به ارزیابی آثار بپردازد. آنان در پی تفسیر اطلاعات فراموش شده نیستند؛ بلکه می‌خواهند تنها به این نکات، اشاره داشته باشند.

در این میان، شیوهٔ عملی ساخت‌شکنان، ایجاد وقفه و شکاف در روند پیش‌برندهٔ آثار به جلو هستند. آنان با ایجاد یک سکنه

● **ساخت شکنی در این آرزوست که روزی بتواند همهٔ جوابات و مسائل مطروحهٔ باقی مانده‌ای را که متن به آنها اشاره نگکرده است، اعلام دارد.**

● **ساختار شکنان ها، پیوسته در این جستجو هستند تا مواردی را که نویسنده فراموش کرده یا نتوانسته است به آن اشاره کند، مطرح سازند؛ اما در طی مراحل ساخت، نویسنده، آنها را فراموش کرده؛ یا به میزان کافی، نسبت به مسائل مطروحه، آگاهی و شناخت نداشته است.**

است؛ و این حق را به خواننده می‌دهد تا آزادانه و به هر نحو که دوست دارد، متون و جهان هستی را استنباط کند. در اثر معروف بارت، به نام «لذت بردن از متن»، مخاطبان متن، بدون توجه به مدلولهای از پیش تعیین شده، می‌توانند به بازیگوشی بپردازند؛ و با توجه به علایق خود، از آن، هر معنایی که دوست دارند، بیرون آورند. رولان بارت، هنگام تفسیر متون، به دو گونه متن اشاره دارد؛ و معتقد است: متون، یا نویسنده گرایانه هستند یا خواننده گرایانه.

در توصیف این گونهٔ متون، بارت می‌گوید: متون خواننده گرایانه، مورد مصرف خواننده است و متون نویسنده گرایانه، توسط خواننده تولید می‌گردد.

### ساختار شکنی

ساختار شکنی، با شکل و شمایی که امروزه مطرح است. برای اولین بار توسط یک نویسنده پساساختارگرا به نام ژاک دریدا (Jacques Derrida) مطرح گشت.

دریدا، اصطلاح «ساخت شکنی» را از لایه لای سخنان مارتین هایدگر (Martin Heidegger) به دست آورد. در تابستان سال ۱۹۲۷، هایدگر طی سخنرانی‌اش، که هم اکنون با عنوان «مسائل اساسی پدیدارشناسی» انتشار یافته است، به مقوله طبیعت فلسفه، خاصه حرکت فلسفی پدیدارشناسی اشاره داشت. او پدیدارشناسی را شیوه‌ای برای شناسایی امور فلسفی دانست، و سه اصل را برای آن متذکر گشت: کاهشی، ساخت و انهدام. طبق نظر او، هر ساختی نیازمند انهدام است. هایدگر، به نوعی، انهدام را با ساخت شکنی، تحت عنوان «آبائو» (abbau) یکی دانست. او برای خضار در آن جلسه، تشریح کرد که بدین سبب از یک واژه آلمانی برای معادل ساخت شکنی استفاده کرده است. که ترجمهٔ واژه مذکور، همان ویران کردن است (unbuild). او قصد داشت به مخاطبان خود بفهماند که طبق روش او، ویران کردن، با انهدامی که همه مدنظر دارند، تفاوت دارد.

دریدا، از این مبحث حداکثر استفاده را برد؛ و پس از مدتی، اظهار داشت که ما می‌توانیم، ایده‌ها، مضامین و ساختار آثار، را ساخت‌شکنی کنیم.

او آثار هایدگر را ساخت شکنی کرد، تا به طور مثال، نشان دهد که هایدگر می‌توانست آثار بهتری خلق کند. او حتی درصدد تصحیح آثار هایدگر برنیامد.

دریدا در توصیف اولیهٔ ساخت‌شکنی گفت که نقد ساخت شکنی، درصدد نیست که راهی برای تکامل بخشیدن به آثار پینا کند؛ اما می‌خواهد نیازهای هر متن را، به عموم، گوشزد کند. ساخت شکنی در این آرزوست که روزی بتواند همهٔ جوانب و مسائل مطروحهٔ باقی مانده‌ای را که متن به آنها اشاره نکرده است، اعلام دارد.

به همین دلیل، ساختار شکنها، پیوسته در این جستجو هستند تا مواردی را که نویسنده فراموش کرده یا نتوانسته است به آن اشاره کند، مطرح سازند. آنان قصد ندارند ثابت کنند که نویسنده، توانایی رساندن مطلب و آرای خود را ندارد یا این منتقدین ساخت شکن هستند که از هوش و درایت سرشاری برخوردارند؛ بلکه نیت قلبی ساخت‌شکنها، تنها این است که مسائل مطرح نشده در آثار را، بازگو کنند.

طبق گفتهٔ دریدا، همیشه مسائلی وجود دارد که انسان از آنها بی‌اطلاع است.

انسان وقتی مطلبی را نمی‌داند، یک چیز را می‌داند؛ و آن

موقت، این امکان را به خواننده می‌دهند تا کمی به دور از طوفان برانگیخته متن و بسیر حرکت سیال و تند آثار به جلو، بیندیشند؛ و با تعمق و تفکر، مسائل را در ذهن خود حل‌جلی کند. خواننده، همچنین، می‌تواند به راحتی به عناصری که زیرساخت آثار را تشکیل داده‌اند، دست یابد.

عملکرد هوشیارانه ساخت‌شکنان، باعث شد که سؤالات بی‌شماری، مجدداً برای صاحب‌نظران مطرح گردد. - چه موضوعات مهم دیگری در مورد انسان و جهان هستی باقی مانده، که تا کنون مطرح نگشته است؟

- چه مضامین و مباحث ناگفته‌ای باقی مانده است که هواداران این جریان و مکتب ادبی، درصدد بازگو کردن آنها هستند.

- مبدأ پیدایش دانش، تفکر، معنا و هستی، چیست؟ - چه عواملی باعث شده تا حتی سؤالات میدانشناسی، مطرح گردد، و صاحبان اندیشه، به این مقوله، علاقه‌مند گردند؟

اندیشمندانی چون نیچه، هایدگر، دریدا، درصدد پاسخگویی به سؤالات زیادی بودند. از میان مسائلی که دریدا به آن اشاره دارد راه‌یابی انسان در جهان هستی است. او مدام این سؤال را مطرح می‌سازد که انسان چگونه و به چه روش، باید راهش را در جهان هستی بیابد؟

او برای درک زیر ساخت علوم و مبانی فکری انسان نیز، نگران است؛ و از مخاطبان خود می‌پرسد: «ما چگونه اصول و مبانی علوم، هنر، سیاست و اخلاق را باید درک کنیم؟»

در این میان، به هدایتگری می‌نماید که درصدد است برای شناخت بهتر حقایق، به افشای تناقضها بپردازد.

دریدا از این رو درصدد است مباحث ضد و نقیض را در آثار مورد بررسی خود شناسایی کند که به مخاطبان خود بفهماند که نمی‌تواند به یک مفهوم و مضمون خاص دست یافت؛ و این، وظیفه خواننده است که با توجه به هوش و درایت خود از متن، به استنباط فردی دست یابد.

دریدا خود می‌گوید که در فرهنگ غرب، مردم عادت کرده‌اند تا بر اساس تناقض‌گوییها، آرا و عقایدشان را اثبات کنند. دریدا در پاسخ به درخواست یکی از اساتید دانشگاه ژاپن، که معادل مناسبی برای واژه ساخت‌شکنی می‌خواست، گفت: «ساخت شکنی چه چیزی نیست؟ همه چیز هست. ساخت شکنی چه چیزی هست؟ هیچ چیز!»

در لحظه اول، ساخت شکنی، یک تئوری فلسفی محسوب می‌گردد. در صورتی که ساخت شکنی، بیشتر در ارتباط با جهان ادبیات مطرح گشت و در آمریکای شمالی، بسیار مورد توجه قرار گرفت.

همچنین، این حرکت ادبی، توانست جریان نقد آنگلو - آمریکایی را تحت پوشش خود قرار دهد.

باربارا جانسون (Barbara Johnson) مدعی شد که ساخت‌شکنی، مترادف ضد ساختارگرایی نیست. بلکه در اصل،

حول محور تجزیه و تحلیل متون می‌گردد. منتقدین بر این باورند که هیچ مکتبی تاکنون نتوانسته است در غرب، ایجاد ترس و نگرانی کند.

در پایان، با اشاره به مبانی و اصول اعتقادی ساخت‌شکنان، بهتر می‌توان به بن‌مایه و اهداف دراز مدت آنها پی برد:

۱. تمامی پدیده‌ها و حوادث رخ داده در جهان، بر مبنای قوانین تاریخ صورت پذیرفته است.

۲. هیچ چیز خارج از متن، وجود ندارد.

۳. هدف اصلی ساخت‌شکن، بیان ناگفته‌ها و نکات فراموش شده توسط نویسنده است.

۴. ادبیات نهادی است که با توجه به سبب تحولات اجتماعی، سیاسی، و قوانین حاکم بر دوران ما، تغییر می‌یابد.

۵. ادبیات می‌تواند از درون و مکنونات درونی انسان، سخن به میان آورد.

۶. ادبیات در جستجوی ریشه‌یابی و میدانشناسی صرف نیست، بلکه باید به نیازهای بشری هم توجه کند.

۷. وظیفه ساخت‌شکن، ایجاد شرایط لازم برای امر تعقل و تفکر است.

او باید متون را به سمت و سوی مباحث تعقلی، هدایت کند.

۸. شیوه کار ساخت‌شکنان، ایجاد شکاف و وقفه‌ای است که در بطن متون ایجاد می‌کنند، تا شرایط لازم جهت بررسی و تفکر پیرامون اثر، فراهم آید.

۹. خواننده و نویسنده، با روی آوردن به این مکتب چیزی را از دست نمی‌دهند.

۱۰. هیچ گاه نمی‌توان به یک معنای نهایی و قطعی رسید. در واقع، معنای ظاهری واژگان و جملات، معتبر نیستند. منتقد نباید به دنبال معنای قطعی باشد؛ چرا که چنین امری، امکان‌پذیر نیست.

● نشانه‌ها، طبق نظر ساختارگرایان، معنای خود را از طریق شناسایی خود نسبت به سایر نشانه‌ها به دست می‌آورند. به همین دلیل، ساختارگرایان مدعی هستند که آگاهی و شناخت حقیقت، عملاً امکان‌پذیر نیست ●

پی‌نوشت‌ها:

منابع اینترنتی:

1. Barbara Johnson on Derrida and deconstruction reading, on writing in Le ntrichcia and Mclaughlin.
2. "Deconstruction: some Assumptions."
3. "Derrida, Deconstruction and literary", Attridge, Derek.
4. "Differance", Jacques Derrida.
5. "After Deconstruction and Derrida", Joshua soffer.
6. Being Just with Deconstruction, J.M. Balkin.
7. "Beyond Deconstruction", Kenneth Kierans.
8. "Deconstruction", James E. Faulconer.
9. "Deconstruction, s legal career", J.M. Balkin.
10. "Derrida and Deconstruction", Bill Ramey.
11. Structuralis. htm.
12. Post structuralism. htm.